

دوفصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

دوره جدید، شماره دهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰: ۸۶-۶۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۳/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۰۲/۱۸

اقتصاد قانون اساسی و انصاف

ابوالفضل پاسبانی صومعه *

چکیده

مقاله حاضر که با رویکرد میان رشته‌ای و با استفاده از روش تحلیلی سامان یافته است، به دنبال بررسی میزان امکان‌پذیری اعمال مسئله انصاف در نظریه اقتصاد قانون اساسی است. عمده‌ترین نتیجه حاصل این است که با وجود قابلیت‌ها و راهگشایی‌های خوب نظریه اقتصاد قانون اساسی، در توانایی‌های آن غلو شده و به بیان آماری سن نوعی نهادگرایی استعلایی را به نمایش گذارده است. با این وجود، عنایت به نقش نهادهای غیررسمی می‌تواند کمک کند که قواعد بازی و قوانین اساسی به شکلی بهتر تدوین و اجرا شوند.

واژه‌های کلیدی: انتخاب عمومی، اقتصاد قانون اساسی، نهادهای غیررسمی، انصاف و اتفاق آراء.

پیشرفت‌خواهی، زمینه‌ و وابستگی روزافزون افراد به یکدیگر، تقسیم کار و رویش وظایفی برای دولت را فراهم کرده است. قائلان به اندیشه پیشرفت، بر این باورند که بشر در علوم تجربی و به لحاظ فن و صنعت در حال پیشرفت است. عده‌ای هم معتقد بوده‌اند که انسان از حیث دیگری، یعنی نیازهای اولیه یا جنبه‌های رفاهی^(۱) زندگی در طول تاریخ دائماً در حال پیشرفت و ارتقاء است. شق دیگری که بشر در آن پیشرفت داشته، حوزه آرمان‌های اجتماعی^(۲) است؛ برای نمونه با بررسی تاریخ تمدن بشری مشاهده می‌شود که آستانه آزادی‌خواهی پیوسته بالا رفته است (ملکیان، ۱۳۸۵: ۵۱). البته این اندیشه آن‌طور که وانمود می‌کرد موجب گسترش خوبی‌ها و خیرات در عالم نشد؛ برای مثال دوره میانی دو جنگ جهانی را دوره‌ی رسوایی اندیشه پیشرفت می‌دانند؛ چون توخشی که گروهی از انسان‌ها از خود نشان دادند، هیچ‌گاه دیده نشده بود. این وقایع، نفی اندیشه پیشرفت و تشکیک جدی در آن را در پی داشت، که بعدها تبدیل به یکی از مقومات ماهوی پساتجدد شد (همان: ۵۲).

در این اوضاع، افرادی همچون رویکه (اقتصاددان آلمانی) تأکید کردند که برای حراست از اصل فردگرایی مکنون در بطن اقتصاد بازار، باید بازار بر دو اصل اجتماعی بودن و انسان‌گرا بودن مبتنی شود تا بتوان عواقب احتمالی و مرگ‌آور اقتصاد بازار یعنی «عوام زدگی» و «پرولتاریزه کردن» را مهار کرد؛ زیرا این دو خطر عمده (یعنی عوام‌زدگی و تضعیف توده‌ها) از طریق شعارپردازی و تبدیل این توده‌ها به کارگران فقیر بیکار بروز می‌کند (صمدی، ۱۳۸۵: ۶۰).

با وجود این تلاش‌ها برای رفع پارادوکس اصالت فرد و جمع، در عمل همچنان دولت‌های خیرخواه به پیش می‌رفتند و خود را نماینده تمام‌عیار ملت‌ها برمی‌شمردند. این دولت‌ها مدعی بودند که اگر افراد حسابگر و بیشینه‌خواه، به جای تلاش برای به حداکثر رساندن رفاه خود، در پی حداکثرسازی «کالای عمومی»^۱ یا رفاه «دیگران» باشند، می‌توان آنها را «نماینده تمام‌عیار» و دولت خیرخواه نامید (میچل سی و دیگران، ۱۳۸۴: ۸۲).

در این چارچوب فرض می‌شد که در جهانی با اطلاعات کامل، دولت نگاه یکسانی به تمامی شهروندان دارد؛ یعنی هرگز به صورت عمدی رأی شهروند الف را نادیده نمی‌گیرد، تا منافع شهروند ب را تضمین کند. در نتیجه، برابری حق رأی می‌توانست به عنوان ابزاری برای توزیع قدرت سیاسی به‌طور یکسان میان شهروندان، عمل کند (همان: ۱۵). با وجود این نوع مدل‌سازی‌ها، در دنیای واقع، اوضاع بدین شکل پیش نمی‌رود. مشهود است که غفلت از پدیده

شایع جابه‌جایی و مبادله آراء، ناشی از نفع شخصی‌طلبی، یکی از رایج‌ترین اشتباهات در تجزیه و تحلیل رفتار انسان است (همان: ۵۵-۵۴).

به این ترتیب با ایجاد پرسش‌هایی دربارهٔ ویژگی‌های انسانی دولت‌مردان، بنای رفیع برنامه‌ریزی همه‌جانبهٔ مرکزی که ناشی از دو تصور خیرخواه و همه‌چیزدان بودن دولت بود، کم‌کم رو به انقباض گذاشت (مسئله اصلی این نیست که افراد، برنامه‌ریزی داشته باشند یا نه، بلکه این است که چه کسی و در چه سطحی برنامه‌ریزی را باید انجام دهد).

در این مسیر، نظریه‌ای با نام انتخاب عمومی^۱ نضج گرفت. این نظریه از درون فضایی پدیدار شد که اقتصاددانان، به‌گونه‌ای فزاینده احساس می‌کردند که در درست به حساب آوردن واقعیت‌های سیاسی در توصیه‌های سیاسی و پیش‌فرض انسان خیرخواه همه‌چیزدان و عقلایی، که پایه‌های اقتصاد خردی دولت را تشکیل می‌داد، شکست خورده‌اند (گانینگ، ۱۳۸۵: ۳۵).

مکتب انتخاب عمومی

جیمز ام بوکانان، برندهٔ جایزهٔ نوبل اقتصاد در سال ۱۹۸۶ برای «بسط مبانی قراردادی و قانونی نظریهٔ تصمیم‌گیری اقتصادی و سیاسی» و گوردون تالوک، از پایه‌گذاران این مکتب محسوب می‌شوند. بوکانان با مطالعهٔ مقالهٔ اقتصاددان سوئدی -کنوت ویکسل- دربارهٔ لزوم رابطه میان ترجیحات مالیات‌دهندگان و نحوه مصرف بودجه دولت، دچار تحولی شگرف در دیدگاه‌هایش شد. مهم‌ترین نوآوری وی، تفکیک دو سطح انتخاب عمومی از یکدیگر و تشریح هر یک از آنها بود. سطح نخست که در آن قواعد قانون اساسی انتخاب می‌شوند و سطح دوم، سطح پساقانونی بود. سطح نخست را می‌توان به مرحله‌ای تشبیه کرد که «قواعد بازی» در آن تعیین می‌شود و سطح دوم نیز شامل خود بازی کردن در چارچوب قواعد است. او اقتصاددانان و سیاست‌دانان را متوجه این نکته کرد که به جای توجه صرف به سطح دوم، سطح نخست را به‌طور دقیق‌تری کنکاش کنند و در همین راستا مجلهٔ تخصصی جدیدی با نام «قانون اساسی» منتشر کرد^(۳).

در نگرش‌های گذشته، برای تجزیه و تحلیل «انتخاب‌های دولت» راجع به «منابع عمومی» از ابزارهای تحلیل اقتصادی استفاده نمی‌شد. بخش اعظم متخصصان اقتصاد رفاه و بسیاری از نظریه‌پردازان مالیهٔ عمومی به‌طور ضمنی فرض می‌کردند که کارکرد اصلی دولت، به حداکثر رساندن رفاه اجتماعی است. استفاده از چنین قاعده‌ای دو مشکل به بار می‌آورد: اول، مشخص نبود که منظور از رفاه اجتماعی چیست و هیچ‌گونه توافقی نیز در مورد نحوهٔ به حداکثر رساندن آن وجود نداشت. دوم، حتی اگر بتوان رفاه اجتماعی را تعریف کرد و بر سر روش حداکثرسازی

آن توافق حاصل کرد، به چه دلیل باید باور کرد که افراد اداره کننده نظام حکومتی، برای به حداکثر رساندن رفاه اجتماعی انگیزه کافی دارند (میچل سی، ۱۳۸۴: ۱۲).

برای رهایی از این اشکالات، پیشگامان اقتصاد بخش عمومی جدید، در یک هدف مشترک سهیم شدند. آنها اقتصاد بخش عمومی را در چارچوبی تحلیلی کردند که در توضیح عملکرد اقتصاد خصوصی، موفقیت آمیز به نظر می‌رسید. به این منظور طبیعی است که به ساختار تصمیم‌گیری سیاسی (که انتخاب‌های مربوط به مالیات و مخارج عمومی در چارچوب آن صورت می‌گیرد) توجه شود^(۴). همچنین تکنیک‌های به کار رفته، برای برشمردن نقیصه‌ها و نارسایی‌های بازار، در مورد دولت و تمام اجزای بخش عمومی نیز به کار برده شد. اقدام دولت تنها هنگامی توصیه می‌شد که ثابت شود، یا واضح باشد که راه حل بازار واقعاً زیان بیشتری از راه حل دخالت دولت دارد، در غیر این صورت داروی توصیه شده از خود بیماری خطرناک‌تر بوده است (تمدن جهرمی، ۱۳۸۹: ۱۲۵).

به همین خاطر، بوکانان معتقد است که قبل از توصیه سیاست اقتصادی به دولت، باید الگویی از دولت و سیاست را که مطابق با واقعیت است، طرح‌ریزی کرده و به ساختاری توجه کرد که در داخل آن تصمیمات سیاسی اتخاذ می‌شود. در همین باره وی در یک سخنرانی در لندن می‌گوید: «اقتصاددانان شما و مخصوصاً کنیز همصدا با همکاران آمریکایی خود مرتباً به دولت‌ها درباره سیاست اقتصادی نظر مشورتی دادند، درست مثل اینکه سر و کارشان با مستبدهی صالح و خیرخواه است که منتظر دریافت مشورت‌های آنهاست تا فوراً بدان عمل کند. حال آنکه اقتصاددانان در طول بیشتر سال‌های این قرن یک حقیقت ساده را نفهمیدند که مستبدهای صالح و خیرخواه کمتر وجود دارند و سیاست‌های دولتی از یک ساختار نهادی بسیار پیچیده بیرون می‌آید که پست‌های آن را مردان و زنان معمولی که با دیگران تفاوت چندانی ندارند، پر کرده‌اند.

نظریه‌سازان علوم سیاسی حتی از اقتصاددانان نیز ساده‌لوح‌تر بودند. نظریه‌پردازان علم سیاست همواره از نگرانی و تلاش سیاستمداران برای انتخاب مجدد خود، آگاه بوده و معمولاً به طور تلویحی فرض کرده‌اند که سیاستمداران با همین انگیزه سعی می‌کنند مطابق میل اکثریت شرکت‌کنندگان در انتخابات رفتار کنند؛ اما این مدل نمی‌تواند آنچه را که عملاً در جریان فرایندهای سیاسی و قانون‌گذاری روی می‌دهد، شرح دهد. عزم راسخ و پافشاری دولت برای کنترل و محدودتر کردن رسانه‌ها، بی‌ارتباط با نفع‌طلبی شخصی سیاستمداران در بهره‌برداری از رسانه‌ها برای تبلیغ خود نیست (میچل سی و دیگران، ۱۳۸۴: ۸۶).

به بیان دیگر انتخاب عمومی می‌گوید، چرا باید تئوری‌های متعارف اقتصادی هنگام تحلیل بخش خصوصی و بخش عمومی دو منطق تحلیلی متفاوت را در پیش گیرد؟ از یک طرف افراد یا

عاملان اقتصادی را مورد توجه قرار دهند که بیشتر تحت تأثیر منافع خودخواهانه و شخصی هستند و به صورت مصرف کننده، صاحب بنگاه و ...، توابع مطلوبیت یا سود خود را به بالاترین حد می‌رسانند و باید انگیزه‌های خودپسندانه آنها را در چارچوب اقدام جمعی الهام گرفته از منافع عمومی تصحیح کرد و از سوی دیگر نهادی فوق بشری به نام دولت را در نظر بگیرند که منعکس کننده نفع و مصلحت جامعه است و کارمندانی در اختیار دارد که هیچ انگیزه‌ای جز تأمین و اعتلای منفعت عامه ندارند!

بنابراین این مکتب این فرض را نادرست می‌پندارد که: «حفظ منافع عمومی» انگیزه اصلی مدیران سیاسی و اداری، متصدیان مشاغل دولتی و رأی دهندگان است، بلکه برعکس باید فرض کرد که افراد در تمام صحنه‌ها اعم از بازار اقتصاد یا سیاست، از یک منطلق واحد تبعیت می‌کنند. شاهد مثال آن، این است که اگر قدرت تحت اختیار یک کارگزار سیاسی، به منظور توزیع رانت، افزایش یابد، افراد امیدوار و مطمئن به دریافت رانت، منابع بیشتری در تلاش برای متأثر کردن تصمیم کارگزار (به نفع خود)، سرمایه‌گذاری خواهند کرد (بوکانان، ۱۹۸۷: ۲۵۰-۲۴۹). به عبارت دیگر تصمیم‌های متولیان دولتی، عموماً در راستای منافع عمومی نیست. لذا نظریه‌ای که به اقدام جمعی و دولتی برای تصحیح شکست بازار، به عنوان چاره‌ای اجتناب‌ناپذیر معتقد باشد^(۵)، تئوری یک‌جانبه‌ای تلقی می‌شود (تمدن جهرمی، ۱۳۸۹: ۱۲۱). به علاوه آینده سیاسی و اقتصادی سیاستمداران به توان راضی کردن ترکیبی از رأی‌دهندگان مستقل، گروه‌های فشار و احزاب بستگی دارد که این افراد و گروه‌ها معمولاً به فکر منافع خود هستند، تا اجرای سیاست بهینه‌ای که توصیه می‌شود (همان: ۲۵).

دولت و اقتضائات آن

دولت را کانون قدرت فائقه در یک قلمرو معین دانسته‌اند (داونز، ۱۳۸۴: ۱۰۹) که از اقتضائات عادلانه بودن دولت این است که آحاد ملت را زیر پوشش توزیع کالاهای عمومی قرار دهد؛ زیرا بی‌عدالتی گستاخانه‌ای است که کسی مجبور شود در هزینه‌های یک فعالیت، سهمیم باشد، ولی آن فعالیت، منافع او را افزایش ندهد یا حتی کلاً کاهش دهد (ویکسل، ۱۸۹۶: ۸۹).

بی‌تردید نظرات متنوعی راجع به نقش دولت و ابعاد آن مطرح است. رویکه نسبت به وجود دولت، نظری مثبت دارد؛ به شرط آنکه قانونمند و دموکراتیک انتخاب و کنترل شود و مدافع انحصاری گروه خاصی نباشد. به نظر او دولت، بزرگ‌ترین اثر هنری بشری است که باید مشروعیت خود را از ملت بگیرد و هنگام دخالت در اقتصاد، ترکیب بازار را بر هم نزند. وی دولت را نهاد قدرت و بازار را نهاد آزادی دانسته و بیان می‌کند که چنگیزخان کنونی یعنی «دولت افسار

گسیخته»، چرا که هیچ وقت از تمرکز قدرت، به صورت خوب استفاده نشده است و باید آن را از راه‌هایی مانند دموکراتیزه کردن مهار کرد (صمدی، ۱۳۸۵: ۶۲ و ۶۱).

همچنین هواداران کارل مارکس و حتی توریستین وبلن، در بحث پیرامون ارتباط بین دولت و اقتصاد بازار، دولت را به عنوان ابزاری در اختیار طبقه سرمایه‌دار/ مرفه و در واقع ابزاری برای سرکوب طبقه کارگر/ نوآوران به شمار می‌آوردند. از سوی دیگر اقتصاددانانی همچون کینز، فرض دولت خیرخواه را پذیرفته و آن را به عنوان ابزاری برای بهبود و حتی تنظیم بازار، قلمداد کردند (آنها معمولاً دولت را به عنوان ابزاری برای انتفاع گروه‌هایی به زیان سایر گروه‌ها در نظر نمی‌گرفتند).

تامس هابز (۱۶۵۱) نیز از نخستین نظریه‌پردازانی بود که اعتقاد داشت اگر هیچ دولتی وجود نداشته باشد، افراد در بدبختی و ترس همیشگی از مرگ ددمنشانه از سوی سایرین به سر خواهند برد. لذا وظیفه دولت توقف ددمنشی و قتل عام است و برای تعیین وظایف دولت و حقوق و وظایف شهروندان باید یک قرارداد اجتماعی ضمنی را در نظر داشت.

بنابراین نظریه‌پردازان انتخاب عمومی، نخستین یا تنها کسانی نبودند که تلقی قراردادگونه‌ای از قوای دولت داشته‌اند. البته ایده هابز در مورد قرارداد اجتماعی، با ایده قرارداد استفاده شده در انتخاب عمومی کاملاً متفاوت است. هابز علاقه‌مند به داوری کردن اعمال پادشاهان و شورشیان بود. او می‌خواست تعیین کند آیا پادشاه خوب است یا بد. او نگران درک این نبود که چرا در یک نظام دموکراسی، مردم خواهان قانون اساسی معین هستند.

جان لاک (۱۶۹۰) نیز استدلال می‌کرد که مردم عادی حقوق طبیعی زندگی، آزادی و مالکیت دارند و وظیفه اخلاقی دولت تضمین و حفاظت از این حقوق است. اگر پادشاه یا کارگزار دولتی این حقوق را نقض کند، درست مثل این است که قرارداد اجتماعی نقض شده باشد. به این ترتیب مردم حق طبیعی دیگری نیز می‌یابند که همانا شورش بر ضد دولت است. ایده قرارداد اجتماعی جان لاک نیز مانند هابز، ابزاری برای قضاوت در مورد اعمال دولت و مردم بود. همچنین روسو (۱۷۶۲) دولت را نشانه و تجلی «اراده عمومی» معرفی می‌کرد که باید آزادی، برابری و عدالت را تضمین کند.

اکنون اگر سیاست بدون معرفی نرُم‌های ارزشی فرا فردی^۱ تفسیر شود، باید آن را فرایندی در نظر گرفت که افراد از طریق آن و با داشتن علایق و ارزش‌های متفاوت، تأمین منافع خود را در قالب تلاش گروهی^۲ دنبال می‌کنند و مدل نهایی سیاست، قراردادی خواهد بود (همان: ۱۰). البته انتخاب عمومی، ایده قرارداد را به روش متفاوتی به کار می‌برد. در این مکتب به جای بحث درباره

1. Supra- individual
2. Cooperative effort

حقوق طبیعی یا اراده‌ای همگانی، روی اهداف مردم عادی تمرکز و فرض می‌شود که اهداف آنها دربرگیرنده این موارد است: ۱. امنیت، که در تقاضای مردم برای دفاع ملی نمود می‌یابد ۲. ثروت، که در تقاضا برای حقوق مالکیت خصوصی و اقتصاد بازار نمایان می‌گردد ۳. کالاهای عمومی، از جمله تصحیح شکست‌های بازار که انتخاب عمومی، دموکراسی و قانون اساسی را به عنوان ابزار مکمل برای نیل به این اهداف در نظر می‌گیرد. بدین منظور به بررسی خصوصیات متعدد قوانین اساسی و دموکراسی‌ها می‌پردازد تا تعیین کند که این ابزارها مناسب هستند یا نه (گانینگ، ۱۳۸۵: ۱۱۳-۱۱۲).

با این وجود بعد از رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ به تعداد اقتصاددانان پژوهشگر در سیاست‌های اقتصاد کلان افزوده شد. آنها تأکید داشتند که دولت باید «اقتصاد را هدایت کند» همان‌گونه که ناخدا کشتی‌اش را هدایت می‌کند (همان: ۳۴). در این چارچوب دولت معمولاً به بهانه شکست بازار به تدارک برخی کالاها و خدمات می‌پردازد؛ اما چه بسا هنگامی که برای اصلاح شکست بازار، سیاست‌هایی اتخاذ می‌کند، خود نیز دچار شکست شود. افزون بر این، موارد زیادی وجود دارد که تصحیح شکست بازار، تنها در صلاحیت یک دولت واقعاً مردمسالار است و گر نه هیچ دلیلی وجود ندارد که اعتقاد داشت، در همه موارد شکست بازار نتایج حاصل از اقدامات دولت‌های غیردموکراتیک، بهتر از نتایج کارکرد بازار باشند (همان: ۱۳). بنابراین هدف انتخاب عمومی، اشاعه دموکراسی به عنوان محافظی در برابر جباریت است که در عمل دو ویژگی اساسی، نمایندگی و حکومت قانون (همان: ۳۹) را دارد و به عنوان ابزاری برای نیل به اهدافی است که اغلب مردم می‌خواهند از طریق دولت به آنها دست یابند (همان: ۳۷).

البته زندگی در جهانی با اطلاعات ناقص رقم می‌خورد، بنابراین غیرعقلایی (به معنای اقتصادی) خواهد بود که یک دولت مردمسالار، شهروندان خود را به دیده احترام یکسان بنگرد. به این ترتیب وجود اطلاعات نامتقارن و ناقص^(۶)، حزب حاکم را مستعد رشوه‌گیری می‌کند (داونز، ۱۳۸۴: ۱۲۰-۱۱۸) که این خود گواهی بر ناکارایی و تضاد رفتار دولت با عدالت است. با این وجود در نگاه جریان ارتدوکس اقتصادی پیامدهای خارجی^۱ با توسل به سیاست‌های اخذ مالیات یا اعطای یارانه، قابل تصحیح معرفی می‌شوند، فقدان اطلاعات در بازار با عرضه اطلاعات از سوی دولت ترمیم می‌شود؛ یعنی به‌طور کلی کالاهای عمومی که در بازار قابل تولید و عرضه نباشند، توسط مقامات دولتی تهیه می‌شوند که به طور ضمنی گویای این تلقی است که دولت یک نهاد همه چیزدان و بی‌نظر و اقدامات تصحیحی‌اش بدون هزینه^۲ است؛ بنابراین نتیجه ایده‌آل و کارآمد قابل تأمین است (تمدن جهرمی، ۱۳۸۹: ۱۱۲). اما در واقع دولت‌ها نه با مشارکت داوطلبانه بلکه با

1. Externalities

2. Lump sum

اخذ اجباری مالیات، ادامهٔ حیات می‌دهند. البته بعضاً ایرادی به این «اجبار» گرفته نمی‌شود، شاید به این دلیل که مردم می‌دانند کالاهای عمومی را نمی‌توان در بازار تهیه یا از طریق مشارکت داوطلبانه، آنها را تأمین مالی کرد (اولسون، ۱۳۸۴: ۲۵۳). شاید هم عدم اعتراض به خاطر تجمع زور در دستگاه مالیات‌گیرنده باشد.

اکنون اگر این واقعیت در نظر گرفته شود که رویدادهای جمعی، نتیجهٔ یک فرایند سیاسی پیچیده است که بازیگران زیادی در آن نقش دارند، دیگر لزومی به اقتناع دولتمردان نخواهند بود. به همین خاطر در تدوین مالیهٔ عمومی جدید کمتر شاهد توصیه‌های هنجاری در قالب «بهترین برنامه مالیاتی» خواهیم بود و بیشتر سعی خواهد شد تا نتایج و پیامد تصمیم‌های مختلف پیش‌بینی شود. بنابراین مدیر دولتی بی‌طرف که فقط از دستورهای مقام بالاتر اطاعت کرده و خودش هیچ انتخاب سیاسی نداشته و تنها انگیزه‌اش پیشبرد مصالح عمومی است، یک افسانه است.^(۷)

اتفاق آراء، قرارداد اجتماعی و قانون اساسی

باور عامه این است که حکومت دموکراتیک می‌تواند موارد شکست بازار را اصلاح کند (گانینگ، ۱۳۸۵: ۲۱)؛ اما مطالعات نشان می‌دهد که نتیجه هر تصمیم جمعی و رأی‌گیری به این بستگی دارد که رأی‌گیری در کجا متوقف شود. این نیز به نوبهٔ خود بستگی به ترتیب زمانی مطرح شدن اقلام دستور جلسه و مقررات داخلی هیئت تصمیم‌گیری خواهد داشت. اگر یکی از اعضا (مثلاً رئیس) بتواند ترتیب زمانی رأی‌گیری را طوری بچیند که پیشنهاد او درست قبل از پایان جلسه و به عنوان آخرین تصمیم‌گیری به رأی گذاشته شود، غالباً برنده بازی استراتژیک خواهد شد (تمدن جهرمی، ۱۳۸۹: ۱۱۰). این مصداقی است بر اینکه دموکراسی نیز لزوماً وافی به مقصود نبوده و این اتفاق ممکن است در مجلس مؤسسان قانون اساسی نیز رخ دهد.

در ضمن معرفی رویه‌های تصمیم‌گیری دموکراتیک^۱، با حضور تمام اعضای فضای سیاسی^۲ که بالقوه وزن برابری در انتخاب‌های جمعی دارند (برای تعیین موارد نقض قانون) با در نظر گرفتن مفهوم قانون، امری شبه متناقض خواهد بود. در نظر گرفتن مبنای اکثریت برای تعیین اینکه آیا یک فرد یا یک گروه، قانون را زیر پا گذاشته، به این مفهوم است که قانون به طور مستقل نمی‌تواند وجود داشته باشد. چنین قواعد و ترتیبات نهادی^۳ منجر به ایجاد حکومت ظالمانه توسط اکثریت^۴ خواهد شد (بوکانان، ۱۳۸۸: ۴).

1. democratic Decision Procedures
2. Polity
3. Institutional Arrangement
4. Plurality or Majority

مبادله پیچیده‌ای که تغییرات در ساختار و قواعد را بیان می‌کند در اصل از مثال ساده مبادله برد- برد دو کالا متفاوت نیست. بدین ترتیب، تغییر در قواعد^۱ و قوانین، که برای تمام اعضای سیاسی کاربرد دارد، می‌تواند به عنوان ارتقای ارزش تلقی شود که مستلزم توافق همه اعضا است. بنابراین هرگونه قانون‌گذاری برای تغییر قواعد که همراه با اتفاق آرا نباشد باید به عنوان معیار غیر قراردادی^۲ ذکر شود که در اصل یا لاقل در حالت کلی غیر فردگرایانه^۳ است (همان: ۶).

راه حل دیگر تصمیم‌گیری غیربازاری، حصول توافق عمومی درباره پروژه‌های عمومی است که برخی از اقتصاددانان مثل ویکسل، بوکانان و تالوک به آن معتقد بودند. بدیهی است در صورت دستیابی به این توافق، نوعی نتیجه پارتویی حاصل خواهد شد. به همین خاطر ویکسل هوادار جدی قاعده اتفاق آرا بود و فایده بردن همه مردم از اقدام عمومی دولت را به قاعده اتفاق آرا مربوط می‌دانست. به نظر او همان‌طور که فرایند مبادله در بازار به اتفاق آرا می‌انجامد (هر دو طرف مبادله راضی از مبادله خارج می‌شوند؛ چون منجر به پدید آمدن هیچ مخالف یا اقلیتی نمی‌شود)، باید فرایند سیاسی (عرضه و تقاضای کالای عمومی) نیز به منزله یک مبادله (به قول کامنز^۴ فرایند رسیدن از تضاد^۵ به نظم^۶ از طریق فهم منافع متقابل^۷) در نظر گرفته شود (ویلیامسون، ۲۰۰۰: ۶۰۲) و بنابراین مورد توافق و رضایت همگان باشد. به بیان دیگر اتفاق آرا تنها قاعده‌ای است که می‌تواند مقادیر کالاهای عمومی و سهم‌های مالیاتی که به لحاظ معیار پارتو بهینه و مرجح باشند را به درستی حاصل نماید.

پس اگر کارایی به عنوان معیار مطلوب مورد قبول قرار می‌گیرد، بهبود هنجاری در فرایند، با حرکت به سوی شرط اتفاق آراء سنجیده می‌شود. لذا می‌توان نتیجه گرفت که توصیف ویکسل از پیشنهادش بر حسب «عدالت» به جای «کارایی» انطباق این دو هنجار را در متن مبادله داوطلبانه نشان دهد (بوکانان، ۱۳۸۶: ۱۵).

در عالم واقع اگر هیچ هزینه‌ای بر قاعده اتفاق آراء مترتب نبود، قاعده مزبور آشکارا عنوان قاعده بهینه را داشت؛ ولی نظر به اینکه نیل به اتفاق آراء متضمن هزینه زیادی است، به ناچار باید قاعده اتفاق آراء را ترک گفت؛ ولی اگر قرار باشد توافق نظر را برای اخذ تصمیم جمعی لازم ندانست، این سؤال مطرح می‌شود که چه درصدی از افراد برای تصمیم‌گیری معتبر لازم است و چگونه و با چه روشی باید تعیین شوند (تمدن جهرمی، ۱۳۸۹: ۱۱۸-۱۱۷). به طور طبیعی انتظار

1. Constitution
2. Non- Contractarian
3. Non-Individualistic
4. Commons, 1932, P.4.
5. Conflict
6. Order
7. Realize mutual gains

می‌رود تصمیم‌گیری در اموری که بتواند منجر به زیان و خسارت زیادی، برای آنها که رأی مخالف دارند، شود (نظیر امور مربوط به حق مالکیت) مستلزم اکثریت‌های سنگین‌تری باشد (همان: ۱۱۹)؛ مثلاً برای کاهش «هزینه‌های خارجی» پیشنهاد می‌شود اعضای جامعه، قانون اساسی‌ای بنویسند که تصویب قوانین را به اکثریت بزرگ‌تر از نصف (مثلاً ۶۷ درصد) ملزم کند.^(۸)

بوکانان و تالوک (۱۹۶۲) مشارکت در یک فرایند تصمیم‌گیری جمعی را این‌گونه بررسی می‌کنند: از یک طرف مثلاً شما همچون دیگر اعضای جامعه، می‌خواهید با معلومات‌ترین و درستکارترین سیاستمداران را انتخاب کنید، چون مایل هستید آنها تصمیماتی درست بگیرند. از طرف دیگر سیاستمدارانی را می‌خواهید که داوری‌هایشان باب میل شما باشد، حتی اگر آن داوری به زیان دیگران تمام شود. هر یک از این اقدامات، شما را به زیان دیگران منتفع خواهد کرد. این نوع خسارات، یا «هزینه‌های خارجی» تصمیم‌گیری جمعی در صورت گنجانده شدن قواعد محکم و همه‌جانبه در قانون اساسی، کمتر ظاهر خواهند شد و در صورت فقدان قواعد مسلم، هنگام تصمیم‌گیری در مورد کلیه اعضای جامعه به صورت یکجا، ممکن است مجموع هزینه‌های ایجاد شده بر منافع حاصل از کالاهای عمومی بچربد.

این مفهوم که ممکن است تصمیمات جمعی برخلاف منافع افراد اتخاذ گردند، به این واقعیت بنیادی اشاره می‌کند که در تصمیم‌گیری جمعی، هر فرد باید بخشی از استقلالش را از دست بدهد، به جز در مواردی که اجماع وجود دارد. لذا هر فرد چون تصمیم جمعی برخلاف منافعش است، باید مقداری ناطمینانی را تحمل کند (گانینگ، ۱۳۸۵: ۱۳۱-۱۳۰). در این راستا به موازات ارائه نظریه ویکسل درباره اینکه هیچ قاعده‌ای جز اتفاق آرا نمی‌تواند متضمن کارایی باشد، فضا برای تکوین نظریه «اقتصاد قانون اساسی» مبتنی بر تجزیه و تحلیل فرایند انتخاب از میان مجموعه نهادهای کمتر ایده‌آل برای دستیابی به توافقات اجتماعی فراهم می‌شود (بوکانان، ۱۳۸۴: ۱۹۶).

اعضای جامعه معمولاً تمایل دارند که توافق در مورد روش‌گزینش سیاستمداران را به دو دلیل در قانون اساسی بگنجانند، نخست اینکه با گنجاندن آن در قانون، اعضا می‌توانند از تغییرات پرهزینه اجتناب کنند (همواره کسانی هستند که از تغییر قواعد انتخابات منتفع شوند)؛ به جز در مورد قواعدی که نسبتاً پایدارند، می‌توان انتظار داشت که منابع زیادی در تلاش برای تأمین یک مزیت موقتی برای کاندیدای مرجح، تلف گردد. دوم اینکه اعضای جامعه ترجیح می‌دهند تصمیم‌گیری‌های قانونی مربوط به انتخابات را به خود سیاستمداران محول نکنند؛ زیرا

اگر قواعد انتخاباتی مشخص نباشند، قانون‌گذاران منتخب به راحتی می‌توانند قواعد را به نفع خویش تغییر دهند و در نتیجه به رأی‌العین آینده و موفقیت مردمسالاری به مخاطره می‌افتد.

انتقاداتی به مکتب انتخاب عمومی و پاسخ‌های ارائه شده

انتقادات نسبتاً شدیدی، به تئوری انتخاب عمومی - چه از لحاظ تطابق با واقعیت و چه از لحاظ تطابق با موازین اخلاقی - وارد شده که بیان آن معلوم می‌کند این مکتب چگونه می‌خواهد ایرادات وارده را پاسخ دهد: ۱. تصویر این مکتب از انسان سیاسی ۲. مقایسه پیش‌بینی‌های تئوری انتخاب عمومی با واقعیت ۳. انتقاد از جنبه اخلاقی و لطمه آن به انگیزه منافع عمومی (طبق اصل هاینربرگ در فیزیک کوانتوم، که مصداق آن در علوم اجتماعی به پیش‌بینی‌هایی که خود باعث تحقق خود می‌شوند، تعبیر می‌گردد).

قائلان به مکتب انتخاب عمومی در سه مورد بالا عقب‌نشینی کرده و تنها در سنگر «اقتصاد سیاسی قوانین اساسی» به مقاومت پرداختند (تمدن چهارمی، ۱۳۸۹: ۱۳۹-۱۳۸). بنابراین مناسب است روی امیدهایی که مطالعه انتخاب عمومی برای اصلاحات نهادی و تصمیم‌گیری درباره قوانین اساسی می‌دهد، تکیه کرد که از لحاظ اخلاقی نیز قابل توجه است و گرنه اگر انتخاب عمومی به عنوان یک مدل پیش‌بینی رفتار در نقش‌های سیاسی تفسیر شود، نگرانی‌های اخلاقی وجود خواهد داشت. برعکس باید تفسیر چنین باشد که منظور از همه تحلیل‌های انتخاب عمومی، اصلاح نهادی و بهبود در قواعد عملکرد فرایند سیاسی است. تأمین این هدف مستلزم دوری از تمرکز و تحلیل انتخاب‌های عملیاتی بازیگران موجود در داخل قواعد موجود، و بررسی و تحلیل عملکرد مجموعه قواعد اساسی و مقایسه با مجموعه‌های دیگر است (همان: ۱۴۱).

با این وجود باید توجه داشت که نگرش نهادگرایی استعلایی (سن، ۱۳۹۰: ۱۳۳) و غلو در کلیدی بودن اصلاحات نهادی، نقطه ضعف این ادبیات است، که علاوه بر نقد آمارتیا سن، انتقاد *اولیور ویلیامسون*، برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۱۰، را نیز به همراه داشت. ویلیامسون با تبیین چهار سطح تحلیل اجتماعی^(۹) نشان می‌دهد که سطح دوم از چهار سطح تحلیل اجتماعی، که شامل قواعد رسمی و قوانین بازی (حکومتی، قضایی و دیوان سالاری) است، متأثر از نهادهای غیررسمی و محصول فرایندی تکاملی بوده، هرچند که فرصت‌های طراحی شده و ارادی نیز به طور استثنایی در شکل‌گیری این ساختارها دخیل هستند (ویلیامسون، ۲۰۰۰: ۶۱۳-۵۹۵).

به هر حال در دنیای امروز تقریباً هر دموکراسی ملی، یک قانون اساسی نوشته شده دارد که براساس قواعد آن مهم‌ترین کارگزاران دولتی برگزیده شده و وظایفشان و نیز مجازات عدم اجرای

درست آنها مشخص می‌شود. همچنین قانون اساسی دموکراتیک به معنای حمایت از برپا داشتن انحصار زور و نیز کنترل کارگزارانی است که برای اداره آن به کار گرفته می‌شوند (گانینگ، ۱۳۸۵: ۱۰۷)، تا به موجب آن قدرت نیروهای مسلح برای صدمه زدن به شهروندان محدود شود. در ضمن قانون اساسی را می‌توان با قوانین عادی مقایسه کرد. قوانین عادی می‌توانند برای مشخص کردن قواعد و وظایف و مواردی از این دست به کار رفته و به سادگی عوض شوند؛ در حالی که تغییر یا اصلاح قانون اساسی به مراتب مشکل‌تر است (همان: ۱۰۴). پس اصلاح فرایندها و اصلاحات نهادی اولویت دارند؛ یعنی «شکل‌گیری سیاست» به جای «خود سیاست» هدف اصلاحی مهم‌تر قلمداد می‌شود^(۱۰).

با این وجود تاکنون بیشتر به سطح عملیاتی تصمیم‌گیری توجه شده است؛ برای مثال تصمیم‌هایی که در سطح عملیاتی گرفته می‌شود می‌تواند مقدار بودجه نظامی، مخارج بهداشتی، سطح نرخ‌های مالیاتی و یا چگونگی آمایش فضای سبز باشد که در این موارد، مسئله عبارت از انتخاب بین شقوق گوناگون عملیات در چارچوب مجموعه قواعد موجود است (تمدن جهرمی، ۱۳۸۹: ۱۳۴)؛ برای مثال در بازی شطرنج (حتی سایر بازی‌های مطرح در نظریه بازی)، اول باید قواعدی مدون شود و سپس بازی آغاز شود. چون قبل از شروع، افراد بی‌نظر هستند. بنابراین بازی‌ها در دو مرحله مطرح‌اند، اول انتخاب قواعد (مرحله قانون اساسی) و سپس انتخاب و اجرای سیاست‌ها (مرحله عملیاتی).

اکنون باید قوانینی مدون شود که اگر افراد و به‌ویژه دولتمردان علیه مصالح ملی قدمی بردارند، این اقدام به ضرر خود آنان باشد. این مطلب که در قالب فهم از مسئله عقلانیت مطرح می‌شود (همان)، مبتنی بر پیام اقتصاد سیاسی کلاسیک است که وقتی می‌خواهید نهادهای جامعه را بسازید یا ارزیابی کنید مناسب‌ترین راه از نظر متودولوژیک، این است که انسان‌ها را خودخواه و نفع‌طلب فرض کنید؛ یعنی نهادها را طوری بسازید یا طوری اصلاح کنید که حتی وقتی افراد، نفع شخصی خود را در چارچوب آن نهادها می‌جویند، نتیجه رفتارشان نفع عمومی را هم به همراه داشته باشد (تمدن جهرمی، ۱۳۸۹: ۱۴۰). در نتیجه، بازنگری در قانون اساسی به‌گونه‌ای توصیه می‌شود که دربردارنده الزاماتی همچون بودجه متوازن باشد؛ لذا پیشنهادهایی همچون جایگزین کردن مالیات بر درآمد با مالیات یکنواخت، دادن حق وتوی بخشی از لایحه یا مصوبه به رئیس‌جمهور یا شورای قانون اساسی و تعیین محدودیت درباره دوره تصدی سیاستمداران منتخب، مطرح می‌شود (گانینگ، ۱۳۸۵: ۱۵۷). همچنین دوره‌های طولانی تصدی کرسی‌های قضاء، این احتمال را که تصمیم‌هایی به نفع یک حزب یا گروه‌های فشار اتخاذ کنند کاهش خواهد داد (همان: ۱۳۹). همچنین فرایندهای مالی که مبادله‌هایی پیچیده‌اند، همزمان باید با هر دو سوی حساب، سر و کار داشته باشند؛ چون آنها که در نهایت هزینه تولید کالاهای

عمومی را می‌پردازند، لزوماً همان‌هایی نیستند که از منافع نهایی آن بهره‌مند می‌شوند. البته در نظام‌های دموکراتیک فصل مشترک این دو گروه، به‌ویژه در درازمدت بسیار زیاد است (بوکانان، ۱۳۸۴: ۲۱۰)؛ چرا که هنگام تدوین قانون اساسی، دوره بلندمدت مدنظر مشارکت‌کنندگان است و به‌طور طبیعی عدم تطابق‌های کوتاه‌مدت، میان تأمین‌کنندگان مالی کالای عمومی و بهره‌مندان از آن، برطرف می‌شود.

اقتصاد سیاسی قوانین اساسی جنبه‌های تحقق‌ی (پازیتوو) و دستوری (نرماتیوو) دارد. جنبه‌های تحقق‌ی به تحلیل قواعد و نهادها و مقایسه عملکرد شقوق این قواعد با یکدیگر و درجه کارایی آنها مربوط است و جنبه‌های دستوری به توصیه آن‌گونه قواعد و نهادهایی می‌پردازد که به شکل‌گیری جامعه‌ای عادلانه و کارآمد کمک می‌کنند. لازم است قضاوت درباره رضایت‌بخش بودن یا عادلانه بودن قواعد و نهادها به عهده اتفاق آرای افراد جامعه گذاشته شود. اکنون این مشکل پیش می‌آید که افراد با سلیقه‌های گوناگون چگونه می‌توانند به اتفاق آراء درباره یک قاعده اساسی تصمیم بگیرند؟ برای حل این مشکل، می‌توان از قراردادگرایی و روش استدلال رالز^(۱۱) استفاده کرد که عقیده دارد حتماً افراد جامعه باید در مورد معیارهای عدالت به اتفاق نظر برسند و گرنه معیارهایی موجه نخواهند بود.

اقتباس بوکانان از حجاب بی‌خبری رالز

اصول عدالت رالز در «موقعیت اولیه» که وضعی فرضی است گزینش می‌شوند. در این موقعیت، همگان اطلاعات یکسانی درباره خود و جامعه دارند و با مسئله تصمیم‌گیری درباره اصول رفتار عادلانه مواجه‌اند. انگیزه آنان تأمین منافع خود است؛ ولی به ماهیت منافع و هویت اجتماعی خود جاهل بوده (بشیریه، ۱۳۷۸: ۱۱۸) و هیچ‌کس از سهم خود از قوت‌ها و ضعف‌های طبیعی، یعنی از هوش و نیرو و مانند آن، مطلع نیست. اصول عدالتی که در پشت حجابی از بی‌خبری برگزیده می‌شود این اطمینان را می‌دهد که هیچ‌کس نمی‌تواند اصول را به نحوی طراحی کند تا به نفع شرایط خاص وی تمام شود؛ زیرا مانع از دسترسی افراد به اطلاعاتی است که داشتن آنها بی‌طرفی را نقض می‌کند (همان: ۱۲۰). بنابراین اصول عدالت از توافقی منصفانه در وضعی منصفانه منتج می‌شود. هدف رالز از طراحی این مدل فرضی ارائه نظریه‌ای عمومی (به غیر از چند استثنا در انجمن‌های داوطلبانه و در روابط بین‌الملل) بوده است^(۱۲).

عقلانیت نیز عنصر دیگری است که باید به خصوصیات طرف‌های قرارداد اضافه شود (رالز، ۱۹۷۱-۲۰۰۳: ۱۴۲) چرا که فرض می‌شود ایشان به عنوان اشخاص عاقل و دوراندیش فقط با بهترین شکل از معامله که اهداف آنها را پیش می‌برد، موافقت می‌کنند. مفهوم عقلانیت از نگاه رالز به معنای مصطلح در تئوری اقتصادی، یعنی اتخاذ مؤثرترین ابزار برای رسیدن به اهداف

معین (همان: ۱۴) و از وارد نمودن هرگونه عنصر اخلاقی جدال‌آمیز در آن خودداری می‌شود^(۱۳). بنابراین انسان‌هایی که در تنظیم اصول عدالت شرکت می‌کنند همه سود خود را می‌خواهند؛ اما هیچ‌کس در صدد تجاوز و تعدی به دیگری نیست؛ چون نمی‌داند که نصیب او و دیگری از نعمت و نعمت چیست (همان: ۱۱، ۱۷-۱۶، ۱۲۳-۱۱۸ و ۱۴۹)؛ بنابراین امر ضروری برای افراد حاضر در این موقعیت آن است که کالاهای اولیه^۱ را به اندازه حداقل‌های مورد نیاز برای امکان رسیدن به توافق داشته باشند.

رالز در مورد قراردادگرایی نیز جامعه را یک مؤسسه تعاونی برای کسب مزایای مشترک میان اعضا می‌داند که در این مؤسسه تضاد منافع همدوش با وحدت منافع وجود دارد (همان: ۱۰۹). بدین ترتیب او برای رفع تضادها و سامان‌بخشی به وحدت منافع به قراردادگرایی روی می‌آورد. او با هدف ارائه برداشتی از عدالت، تئوری قرارداد اجتماعی لاک، روسو و کانت را تعمیم داده و به سطح بالاتری از انتزاع، یعنی مقام تبیین اصل عدالت که معیار حقانیت و درستی ترتیبات نهادی و مناسبات اجتماعی است، ارتقا می‌دهد تا همان‌طور که هر شخص باید تعیین کند که چه چیزی خیر اوست، یک جامعه نیز باید معلوم کند که چه چیزی بناست در میان آنها عادلانه و ناعادلانه به حساب آید (همان: ۱۱)، به نوعی که آن توافق، عدالت زمینه‌ای را برای همه تضمین کند (رالز، ۱۳۸۳: ۱۹۷).

به این ترتیب دو اصل عدالت رالز عبارت‌اند از: یک، هر که در نهادی یا تحت تأثیر آن باشد حقی مساوی به آزادی در وسیع‌ترین معنای آن دارد، که در عین حال با آزادی مشابه برای همگان سازگار باشد. دو، نابرابری‌هایی که ساختار نهادها تعیین و حفظ می‌کنند سلیقه‌ای و خودسرانه است، مگر آنکه عقلاً بتوان انتظار داشت که به نفع همگان باشد و مناصب وابسته بدان‌ها یا مصدر آنها به روی همگان باز باشد.

کلمه «انصاف»^۲ که عنصر اصلی هر نظریه عدالتی (رالز، ۱۹۵۸: ۸۱) است، بیشتر به معنی صداقت، نارو نزدن، خودداری از تقلب و به قواعد بازی تن دادن است و هر نوع رابطه‌ای که این مراتب در آن ملحوظ نباشد، رابطه‌ای مبتنی بر زورگویی خواهد بود. بنابراین عمل منصفانه مستلزم محدودیت قائل شدن برای منافع شخصی و تسلیم نشدن به خودخواهی‌هاست (موحد، ۱۳۸۱: ۵۲۰-۵۱۹). همچنین باید به این نکته توجه کرد که هر چند عدالت همان برابری نیست؛ اما این دو مفهوم با یکدیگر ربط و نسبتی وثیق دارند. به این معنی که وضعیتی عادلانه پنداشته می‌شود که از یک موقعیت اولیه برابر آغاز شده باشد؛ به این معنی تفاوت‌های ممکنه که شاید بروز

نماید، موجه و عادلانه قلمداد می‌شود. بنابراین مفهوم نابرابری‌های موجه و عادلانه در مقابل برابری‌های ناموجه و غیرعادلانه بروز می‌کند.

پرده عدم اطمینان

یکی از اجزای هر چشم‌انداز قراردادگرا به‌ویژه در حالت تحقق نیافته و ناظر به آینده^۱، برابری سیاسی^۲ است. در دیدگاه رالز، فرد به‌گونه‌ای در نظر گرفته می‌شود که نمی‌داند کدام‌یک از مجموعه تصمیم‌گیری‌ها (انتخاب‌ها) بر منافع شخصی یا ارزش‌های او مؤثر است. در نگرش بوکانان، کارگزاران عقلانی در ورای پرده جهل در مورد ارتقای برابری از طریق دولت احتیاط بیشتری می‌کنند؛ زیرا آنها، هم رفتار اقتصادی و هم رفتار سیاسی را بر محور نفع شخصی می‌دانند (هاژمن، ۱۳۸۶: ۲۳۰).

همچنین در ایده بوکانان - تالوک اگرچه افراد از این موضوع اطلاع دارند ولی در مورد اثرگذاری قواعد روی وضعیت افراد مختلف، چنان نااطمینانی وجود دارد که منفعت خاصی را نمی‌توان به قاعده مشخصی ارتباط داد. در چنین وضعی، فرایند قراردادی یعنی دولت و قدرت گروهی^۳ نمی‌تواند بعضی از افراد و گروه‌ها را از دستیابی بالقوه به فرایند سیاسی محروم کند. در منظر رالز، صاحب قرارداد نمی‌داند که خودش در گروه سرخ، سفید، سبز و یا سیاه قرار خواهد گرفت. بنابراین او احتمالاً با قاعده‌ای که گروه‌ها وزن برابری ندارند موافقت نخواهد کرد. در حالت بوکانان - تالوک، افراد سرخ، سفید، سبز و سیاه به مجموعه انتخاب‌های مؤثر بر گروه‌های فوق با وزن‌های نابرابر رأی نخواهند داد؛ زیرا آنها از قبل نمی‌دانند کدام انتخاب روی گروه آنها اثر بیشتری دارد (بوکانان، ۱۳۸۸: ۵).

به این ترتیب نظریه‌پردازان انتخاب عمومی، عدالت را هم به تحلیل‌های خود وارد می‌کنند. در این چارچوب ممکن است یک فرد عقلایی فایده‌ای را ترجیح دهد که فعلاً متضاد منافع خود اوست؛ ولی پیش‌بینی می‌کند که در توالی بازی‌ها، به منافعش خدمت خواهد کرد (بوکانان، ۱۹۸۷: ۵). پس اگر «کارایی» به عنوان معیار مطلوب پذیرفته شده باشد، بهبود دستوری در فرایند، به‌وسیله حرکت به سوی الزام «اتفاق آرا» سنجیده می‌شود که خود ویکسل در توصیف طرحش برحسب «عدالت» به جای «کارایی»، تناظر دقیق این دو معیار را در متن مبادله داوطلبانه پیشنهاد می‌کند (همان: ۱۵).

1. Ex ante
2. political equality
3. Collective Power

به علاوه رالز حجاب بی‌خبری و معیار انصاف را برای به دست آوردن اصول عدالت که از توافقی ذهنی در مرحله‌ای قبل از انتخاب یک قانون اساسی سیاسی نمایان می‌شود به کار می‌برد (همان: ۲۰-۲۱)؛ اما بنیان‌گذاران اقتصاد سیاسی قانون اساسی، همین روش تجربه‌ی ذهنی را مبنای تحلیل قرار می‌دهند، منتها از اصطلاح «عدم اطمینان» به جای «حجاب بی‌خبری» استفاده می‌کنند. به این ترتیب عدم اطمینان فرد درباره‌ی اینکه منفعت شخصی او در کدام جهت است، شخص عقلایی را وادار می‌کند که بر اساس منافع خودش قواعد، ترتیبات یا قوانین اساسی را ترجیح دهد که منصفانه جلوه می‌کنند. بنابراین پرده‌ی عدم اطمینان برای تسهیل برطرف‌سازی اختلاف بالقوه بین نفع قابل تشخیص و نفع عمومی به کار برده می‌شود؛ برای نمونه پشت حجابی از عدم اطمینان، توافق بر قواعدی که برای بعضی انتقالات مالی، مورد به مورد مجوز صادر می‌کند، به وضوح امکان‌پذیرتر است (همان: ۲۱).

معمولاً قوانین اساسی برای مدت طولانی و تعیین چارچوب نهادی و حقوق اساسی برای چند نسل تدوین می‌شوند؛ لذا عملاً وضع «عدم اطمینان» برای افراد وجود خواهد داشت. یعنی در جریان تصویب قانون اساسی، افراد نمی‌توانند واقعاً پیش‌بینی کنند که خودشان و فرزندانشان و نوادگانشان، در آینده در چه موقعیت و دارای چه منافع خصوصی خواهند بود. بنابراین انتخاب از میان قواعد، بر اساس معیار تعمیم یافته‌ی انصاف بوده و وقوع توافق نسبت به زمانی که جدایی منافع، سهل‌تر قابل شناسایی‌اند، محتمل‌تر می‌شود. در نتیجه می‌توان فرض کرد که حصول اتفاق آرا برای تدوین قانون اساسی با مانع و مشکل جدی مواجه نخواهد شد (تمدن جهرمی، ۱۳۷۰-۱۳۷۱: ۳۸). در ضمن بر اساس مدل‌های جامعه‌شناختی، انسان‌ها تابع قراردادهای و سنت‌های اجتماعی بوده و برای «رسوا نشدن»، دنبال «هم‌رنگ شدن با جماعت» هستند (میچل سی و دیگران، ۱۳۸۴: ۶۳-۶۲).

نقدهایی به میزان توفیق حجاب عدم اطمینان در قانون اساسی منصفانه

درباره‌ی مشکل طراحی قانون اساسی^۱ مباحثی چند را می‌توان مطرح کرد. ابتدا اینکه حتی اگر گزاره «سیاست باید به وسیله قیود قانون اساسی محدود شود»، به عنوان یک اصل پذیرفته شود، تحقق چنین توصیه‌ای از لحاظ اجرایی بسیار مشکل است؛ زیرا تفکیک فعالیت‌ها به کالای عمومی و آنهایی که توسط بازار قابل انجام است، وابسته به زمان و مکان دشوار است؛ با این حال فراسوی محدودیت‌های رویکرد دولت حداقلی، گستره وسیعی برای فعالیت سیاسی بالقوه وجود دارد که ممکن است از لحاظ قیودهای قانون اساسی تعریف شده، قابل قبول یا غیرقابل پذیرش

باشند (مثل تنظیم ارزش واحد پول، مقررات گذاری در مورد انحصار طبیعی، حمایت از بهداشت و سلامت، حمایت از برابری در فرصت‌ها، حذف فقر و ...). در چنین رویکردهایی قطعاً مشکل طراحی قانون اساسی رخ می‌دهد. جریانات «سوسیال دموکرات» تمایل دارند دولت از هرگونه محدودیت قانون اساسی برای فعالیت آزاد باشد؛ اما در مقابل، گروه‌های «لیبرال» در اروپا یا «لیبرترین» در آمریکا خواستار محدودسازی دولت در قالب قانون اساسی درباره فعالیت‌های برشمرده فوق هستند (بوکانان، ۱۳۸۸: ۱۵).

با این حال باز هم انتظار عدم توافق در طراحی قانون وجود دارد. تنها افراد دارای عقیده تخیلی در مورد جهانشمولی و موفقیت «علوم اجتماعی»، می‌توانند انتظار همگرایی در دیدگاه‌ها پیرامون دامنه صحیح فعالیت دولت داشته باشند. حتی در میان آنهایی که در چارچوب یک پیش‌فرض و یک تحلیل عمل می‌کنند نیز اجماع وجود ندارد؛ اما به بیان نورث (۱۳۸۵)، آموزش‌های غیررسمی از طریق گفت‌وگوی سازنده می‌تواند برای استنتاج معیار قابل قبول برای انتخاب‌های مبتنی بر قانون اساسی ادامه یابد؛ اما سؤال این است که مجموعه قواعد چگونه باید تنظیم شوند؟ و چه اصولی، راهنمای ساختن ترتیبات نهادی مختلف هستند؟

همچنین با نظر به مباحث هرمنوتیک، انسان‌های مختلف به خاطر پیش‌زمینه‌های ذهنی، تاریخی، تربیتی و منافع متفاوت، از متون یکسان تفاسیر گوناگونی ارائه می‌دهند. طبیعی است که این ویژگی شامل حال قوانین اساسی نیز می‌شود. لذا صرف این‌که تصور شود می‌توان قانون اساسی منصفانه‌ای را تدوین کرد، نشانه توفیق کامل، حل مسئله و رسیدن به نتیجه مطلوب نیست. به علاوه با وجود خواسته‌ها و تلاش‌های اعضای جامعه، برای حفاظت از خویش در برابر هزینه‌های خارجی تصمیم‌گیری جمعی و سوءاستفاده از قدرت، ممکن است آنان در این کار ناتوان باشند و به مرور زمان حفاظت‌هایی که سعی در ایجادشان داشته‌اند، فرسایش یابند که روش‌های متعددی برای رخ دادن چنین حالتی وجود دارد؛ نخست، افرادی که وظیفه اصلاح قانون اساسی به آنها تفویض شده، ممکن است به گونه‌ای غیرقابل پیش‌بینی عمل کنند. دوم، اگر وظیفه تفسیر قانون اساسی به گروهی خاص واگذار شود، ممکن است روش تفسیر عبارات عوض شود.

همچنین جی مارک رمزی معتقد است که فصل‌الخطاب بودن قوانین در عرصه عمل با اما و اگرهای جدی مواجه است. برای مثال آیا رأی‌دهندگان، اساساً اهمیتی به مطابقت قوانین با قانون اساسی می‌دهند؟ همچنین آیا پایبندی به قانون اساسی، کمکی به موفقیت سیاستمداران در انتخابات می‌کند؟ (میچلسی و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۵۸-۱۵۷) این دو مسئله نشانگر آن است که با فرض طراحی قانون اساسی منصفانه، مقصود به طور کامل محقق نمی‌شود.

از زاویه‌ای دیگر، یکی از واقعیات جهان حاضر «اطلاعات ناقص» است و به نفع برخی است تا به این ویژگی دامن زده و در نتیجه، تغییرات مطلوب را به تعویق انداخته یا منصرف کنند؛ مثلاً قدرت در هر جامعه‌ای عامل ایجاد نابرابری است؛ اما آنچه نقش قدرت را در ارتباط با نابرابری پیچیده می‌کند، آن است که قدرت هم موجد نابرابری است و هم آن را از طریق ساز و کارهای مشروعیت‌بخش تثبیت می‌کند؛ اما نابرابری‌ها در دوران اخیر بر خلاف دوتایی مارکس (طبقه حاکم/ محکوم) موقعیت تثبیت شده‌ای ندارند، به این معنا که فرد یا گروهی می‌توانند در یک موقعیت فرادست و در موقعیتی دیگر فرودست قلمداد شوند. به‌رغم وجود نابرابری‌های متعدد، موقعیت یک جامعه عادی به نظر می‌رسد. برای توضیح این مسئله می‌توان به نابرابری بزرگ‌تری اشاره کرد که نقش تعیین‌کننده‌ای در پنهان کردن شکاف‌های بزرگ اجتماعی در جامعه داشته و برخلاف سایر موارد عملکردی معکوس دارد. وقتی جامعه با گفتمانی رسمی مواجه باشد و امکان دسترسی سهل به گفتمان‌های رقیب وجود نداشته باشد، سایر نابرابری‌ها عملکردی ضعیف می‌یابند (کاظمی، ۱۳۸۶: ۷).

اساساً نابرابریِ نفوذِ سیاسی، در جامعه‌ای که ثروت و درآمد هم در آن نابرابر توزیع شده باشد پیامد قطعی و اجتناب‌ناپذیر وجود اطلاعات ناقص است و هرگونه اقدام مؤثر سیاسی مستلزم استفاده از منابع اقتصادی برای تأمین اطلاعات است. بنابراین کسانی که چنین منابعی را در اختیار دارند، می‌توانند به لحاظ سیاسی، وزن بیشتری از اهمیت نسبی حق رأی خود را به دست آورند. وجود اطلاعات ناقص، منجر به توزیع نابرابر درآمد، موقعیت و نفوذ اجتماعی در جوامعی می‌شود که فقط توزیع برابر حق رأی می‌تواند در قلمرو آن تحقق یابد (داونز، ۱۳۸۴: ۱۲۱).

موارد بالا می‌توانند دلایلی بر عدم امکان نگرش منصفانه در تصویب قوانین اساسی قلمداد شوند. ضمن آنکه با وجود هزینه تخلف از قانون، با عنایت به موضوع اقتصاد جرم، فرض می‌شود که افراد در صورتی که بصرفند، خلاف قانون نیز مرتکب می‌شوند و در واقع بخشی از تغییرات اجتماعی به همین ترتیب روی می‌دهند (میچلسی و دیگران، ۱۳۸۴: ۹۲). لذا قوانین اساسی امکان درنوردیده شدن را به‌ویژه در جوامع توسعه نیافته دارند.

همچنین اگر بپذیریم که مردم معمولاً فراموش کار بوده و تنها به گشایش و رفاه نسبی چند ماهه نزدیک انتخابات برای قضاوت درباره کارکرد دولتمردان، استناد می‌کنند، می‌توان انتظار داشت که در بلند مدت مافی‌ضمیر قانون اساسی و تدوین‌کنندگان آن از نظر مردم گم و راه برای مخالفان قانون اساسی باز شود.

به علاوه شکاف و فاصله‌ای که بین قانون‌گذاری و مرحله اجرا وجود دارد حاکی از آن است که قانون اساسی نمی‌تواند به تنهایی آفات حضور انسان اقتصادی را در موقعیت انتخاب عمومی برطرف کند؛ برای نمونه ساختار جدول‌های مالیاتی به منظور تعدیل ثروت، در تمامی کشورهای

توسعه یافته ساختاری تصاعدی دارد؛ اما بررسی‌ها نشان می‌دهد که چون کمتر کسی از جزئیات قوانین مالیاتی اطلاع دارد، عملکرد این سیستم در نهایت به نفع اقلیت مالیات‌پردازان ثروتمند جامعه است. همچنین برنامه‌های کمکی و مراقبت‌های بهداشتی، که انگیزه برپایی آنها نگرانی از ناتوانی طبقات متوسط و پایین جامعه در تأمین هزینه‌های درمانی اعلام می‌شود، در عمل بیشتر منافع متخصصان ثروتمند و عرضه‌کنندگان خدمات بهداشتی و درمانی را تأمین می‌کنند (اولسون، ۱۳۸۴: ۲۶۵).

نکات مهم دیگری را می‌توان به موارد بالا افزود؛ مثلاً موضوع حجاب بی‌خبری رالنز کاملاً فرضی بوده و قابل تصور است که افراد در شرایط بی‌خبری کامل روی اصول عدالت توافق کنند؛ اما پرده عدم اطمینان بوکانان با بی‌خبری کامل فاصله دارد و اساساً افراد در موقعیت تدوین قانون اساسی هم ویژگی‌های خود را می‌دانند و هم از اوضاع اجتماعی باخبرند و هم از برآیند قوا مطلع‌اند و مواردی نظیر اتفاقات غیرمترقبه یا به اشتباه محاسبه شده، موجبات ایجاد عدم اطمینان را فراهم می‌کنند که آن هم با عنایت به احتمالات گوناگون شقوق آتی، توسط افراد محاسبه می‌شوند.

در نتیجه، رسیدن به قانون اساسی منصفانه تنها با شرایط عدم اطمینان، ممکن نیست؛ بلکه مواردی همچون نهادهای غیررسمی، از قبیل ارزش‌ها، هنجارها، آموزه‌های دینی و فرهنگی به‌ویژه اصل «پسندیدن برای دیگران هر آنچه که برای خود می‌پسندیم و بالعکس» می‌تواند شرایط لازم را برای برخورد منصفانه‌تر در تدوین قانون اساسی تقویت نماید. در ضمن با تمام این اوصاف به وضعیتی صد در صد نیز نمی‌توان رسید؛ زیرا اصولاً انسان به تنهایی با ویژگی‌هایی که دارد نمی‌تواند قوانین صد در صد منصفانه‌ای طراحی کند؛ چرا که اطلاعات او از گذشته، حال و آینده ناقص بوده و بر اساس عقلانیتی محدود^۱ تصمیم‌گیری می‌کند. به علاوه تضاد منافع و رقابت، واقعیتی در کنار تعاون و همکاری است، که نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

شاهد مثال برای عدم توانایی مذکور، آن است که به صورت ادواری قوانین اساسی بسیاری از کشورها تغییر می‌کند. اولاً این تغییر لزوماً حاکی از تکامل نیست بلکه می‌تواند نشانگر تغییر ترکیب قدرت حاکمه باشد؛ لذا فقط به خاطر افزایش کارایی این تغییرات اعمال نمی‌شوند. همچنین به کرات شنیده می‌شود که برای گسترش عدالت، قانون اساسی را تغییر داده‌اند و این بدان معنی است که در موقعیت سابق که قانون اساسی تدوین می‌شد، عدالت و انصاف به‌طور کامل لحاظ نشده است و اساساً قوانینی که در هر زمان و قلمرو سیاسی خاص، وجود دارند را نمی‌توان به نحوی رضایت‌بخش از طریق مدل قراردادی توضیح داد.

نکته مهم دیگر آنکه با عنایت به نگاه‌های متفاوت مردم و جوامع، به موضوع برابری و عدالت و اختلافات زیادی که در این بین وجود دارد، لزوماً نگاه از پشت حجاب عدم اطمینان یا حتی پرده بی‌خبری رالزی، لزوماً حاکی از توافق نخواهد بود؛ چرا که ممکن است افراد، گروه‌ها و جوامع گوناگون، چیز خاصی را مظهر عدالت و انصاف بدانند که لزوماً انطباق کامل با هم نداشته باشند^(۱۴). به بیان دیگر اختلاف نظر عمده بر سر پرسش «چرا عدالت و چرا برابری»؟ نیست بلکه این اختلاف بر سر «عدالت در چه چیز و برابری چه چیز؟ و متغیر کانونی در نظریه عدالت» است. پر واضح است که برابری برحسب یک متغیر ممکن است با برابری در مقیاس دیگری منطبق نباشد. البته اگر هر فردی کاملاً شبیه دیگری بود، یکی از علل این ناهماهنگی‌ها از بین می‌رفت؛ اما تنوع فراگیر انسان‌ها، نیاز به طرح کانون‌های متنوع را، در ارزیابی برابری تشدید می‌کند. همچنین با عنایت به موضوع عقلانیت محدود (که از سوی اقتصاددانان نهادگرایی همچون ویلیامسون و داگلاس نورث، برندگان نوبل اقتصادی، بر آن تأکید شده) و کوتاه‌نگری روان‌شناختی که انسان با آن مواجه است، اساساً امکان در نظر گرفتن آینده به طور کامل در ذهن و فکر مجلس مؤسسان قانون اساسی متصور نیست.

بنابراین باید به نظریه اقتصادی دموکراسی، که ایده‌های بنیادین و الگوهای پایه‌ای نظریه قیمت را به فرایند سیاسی تعمیم و بسط می‌دهد، با وجود همه شایستگی‌هایش، با احتیاط نگرینسته شود؛ زیرا یک نظریه درباره یک رژیم قانون اساسی نمی‌تواند این قواعد را مفروض بگیرد و نیز نمی‌تواند به آسانی فرض کند که از آن قواعد تبعیت خواهد شد (رالز، ۱۳۸۷: ۷۲۲-۷۲۳).

نتیجه‌گیری

در این مقاله با اشاره به کلیات مکتب انتخاب عمومی و چرایی شکل‌گیری آن و ویژگی‌های دولت و مسئله بروکراسی و دموکراسی، راه عبور از مشکلات ناشی از اقتضانات انتخاب عمومی در اقتصاد قانون اساسی و ویژگی اتفاق آرا مطالعه شد و پس از تبیین حجاب بی‌خبری در اندیشه رالز و اشاره به پرده عدم اطمینان بوکانان، انتقاداتی در زمینه کارایی پرده عدم اطمینان مطرح گردید. در این چارچوب هر چند مباحث مطرح شده از سوی مکتب انتخاب عمومی، ضرورت توجه به نهادها و قواعد قانونی را نمایان و اهمیت توجه به تدوین قوانین اساسی را برجسته کرده؛ اما با انتقاداتی که راجع به عدم امکان نگرش کاملاً منصفانه در مقام تدوین قانون اساسی تبیین شد و عدم امکان قانون اساسی منصفانه مفروض، در جلوگیری از سوء استفاده‌های دولتمردان و بروز مسائلی از قبیل سواری رایگان^۱، مخاطرات اخلاقی^۲ و انتخاب معکوس^۳، می‌توان با استفاده

1. Free Rider
2. Moral Hazard
3. Adverse Selection

از علوم شناختی و بررسی نحوه عملکرد ذهن و مغز آدمی از یکسو نسبت به آموزش و تربیت بهتر انسان‌ها کوشید، و از سوی دیگر با مطالعه و دقت در آموزه‌های هنجاری، فرهنگی، دینی، انسانی و اخلاقی مورد اجماع یک جامعه، که بستر ساز قوانین و مقررات اساسی بوده (ویلیامسون، ۲۰۰۰: ۵۹۹) و به صورت غیررسمی حدود و ثغور رفتارها را مشخص می‌کنند، زمینه تدوین و تحقق قوانین اساسی منصفانه‌تر را فراهم کرد.

پی‌نوشت

۱. منظور از جنبه‌های رفاهی هشت امر خوردن، آشامیدن، خواب، استراحت، پوشاک، مسکن، غریزه جنسی و تفریح است.

۲. معمولاً منظور از آرمان‌های اجتماعی، عدالت، آزادی، نظم، امنیت و برابری است.

۳. ذکر این نکته درباره تفاوت تئوری انتخاب عمومی و مالیه عمومی سنتی لازم است که اولی برای فعل و انفعالات نهادی بغرنجی که در داخل بخش سیاسی جریان دارد، توضیح جدید و قانع‌کننده‌ای ارائه می‌دهد و دومی درباره مالیات‌ها و مخارج عمومی بحث می‌کند که هر دو، جزء فعالیت‌های دولت یا واحدهای کوچک‌تر سیاسی تابع آن هستند.

۴. علت اصلی اینکه چرا به آثار این دانشمند، بیش از نیم قرن بی‌توجه بودند و غبار فراموشی تنها پس از جنگ جهانی دوم از چهره آن زدوده شد، ممکن است مربوط به محیط فکری حاکم، از جمله وضع نسبتاً راکد اقتصاد سیاسی کلاسیک، شیوع مطلوبیت‌گرایی مکتب بنتام و نیز تسلط فلسفه سیاسی آرمان‌گرا باشد.

۵. روشن است که انتخاب عمومی، اقتصاد رفاه و وجود نارسایی‌هایی را در بازار، انکار نمی‌کند بلکه آنچه مردود می‌شود، نتیجه‌گیری لزوم اقدام تصحیحی دولت بدون قید و شرط است.

۶. قدرت بوروکراتیک منشأ «عدم تقارن اطلاعاتی» است که با استفاده از ابزارهای کنترلی ذیل می‌توان آن را کنترل کرد: ۱. قدرت و اختیارات، ۲. رقابت، ۳. وفاداری یا اعتماد، ۴. عوامل انگیزشی.

۷. در این رابطه نیس کنن

(Niskanen, W. A., Bureaucracy and Representative Government, 1971)

(Chicago: Aldine Atlerton, می‌گوید، ممکن است موارد ذیل وارد انگیزه‌های مدیر دولتی

شود: ۱. حقوق ۲. مزایای مقام ۳. شهرت ۴. قدرت ۵. اختیار تفویض مناصب به نزدیکان ۶.

محصول اداره تحت مسئولیت او ۷. رضایت از اعمال تغییرات دلخواه بدون مشکل ۸. رضایت از

مدیریت اداره خود بدون مشکل؛ که تمام موارد فوق به جز دوتای آخر را می‌توان تابع مثبت

بودجه اداره دانست. پس وی تلاش می‌کند تا بودجه کل اداره را به بالاترین حد برساند (تمدن

چهرمی، ۱۳۸۹: ۱۲۹).

۸. در حالت حدی با التزام به اجماع (اکثریت ۱۰۰ درصدی)، هزینه‌های خارجی تصمیم‌گیری جمعی صفر خواهد بود؛ زیرا اصولاً بیشتر تصمیم‌گیری‌ها به ضرر عده‌ای تمام خواهد شد.

۹. سطح یک: نهادهای غیررسمی شامل هنجارها، ارزش‌ها، دین و فرهنگ‌ها؛ سطح دو: نهادهای رسمی شامل قوانین و مقررات؛ سطح سه: تدبیر امور و نحوه اجرای قوانین؛ سطح چهار: بازار نئوکلاسیکی که نحوه عملکرد بازار و تخصیص‌ها را نشان می‌دهد. این چهار سطح که به ترتیب در ذیل یکدیگر هستند بر سطوح پسین خود اثرگذار و از آنها تأثیرپذیرند. همچنین ویلیامسون نشان می‌دهد که در سطح یک، تغییرات خیلی کند بوده و بین ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ سال طول می‌کشد. در سطح دوم تغییرات بین ۱۰ تا ۱۰۰ سال و در سطح سوم تغییرات بین ۱ تا ۱۰ سال رخ می‌دهد و در سطح چهارم تغییرات دم به دم و لحظه‌ای بروز می‌کند. به علاوه نهادهای رسمی در سطح یک، نوع و شکل نهادهای رسمی را در سطح دوم مشخص می‌کنند. به نوعی که قوانین اساسی برگرفته نشده و نامتناسب با سطح اول در مرحله عمل کاغذ پاره‌ای بیش نخواهند بود.

۱۰. ر.ک. بوکانان، ۱۹۸۷.

۱۱. ر.ک. پاسبانی صومعه، ۱۳۸۵.

۱۲. ر.ک. رالز، جان، ۱۳۸۷.

۱۳. بین عقلانیت و عقلایی بودن تفاوت است. در عقلایی بودن عنصر عمومیت وجود دارد و در عقلانیت منافع شخصی و فردی مطرح است.

۱۴. ر.ک. دادگر و پاسبانی صومعه، ۱۳۸۳.

Archive of SID

- بشیریه، حسین (۱۳۷۸) تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، لیبرالیسم و محافظه‌کاری، جلد دوم، تهران، نشر نی.
- بوکانان، جیمز (۱۳۸۶) «قانون اساسی سیاست اقتصادی»، ترجمه جعفر خیرخواهان، در: فصلنامه اقتصاد سیاسی تحول همه‌جانبه، شماره ۵ و ۶.
- بوکانان، جیمز (۱۳۸۸) فرد و دولت، ترجمه الیاس نادران و سیدرضا عظیمی.
- پاسبانی صومعه، ابوالفضل (۱۳۸۵) «ربط و نسبت نظریه عدالت رالزی با مطلوبیت باوری»، در: فصلنامه تکاپو، جهاد دانشگاهی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، شماره ۱۲ و ۱۳.
- تمدن جهرمی، محمد حسین (۱۳۸۹) گفتارهایی در اقتصاد، جامعه‌شناسی و شناخت روش علم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- دادگر، یدالله و ابوالفضل پاسبانی صومعه (۱۳۸۳) «مقایسه متغیر کانونی در نظریه‌های عدالت آمارتیاسن، جان رالز و سید محمد باقر صدر»، در: جامعه و اقتصاد، شماره ۲، زمستان.
- رالز، جان (۱۳۸۳) عدالت به مثابه انصاف، ترجمه عرفان ثابتی، تهران، ققنوس.
- رالز، جان (۱۳۸۷) نظریه عدالت، سروریان و بحرانی، تهران، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- ریکاردو، دیوید (۱۳۷۴) اصول اقتصاد سیاسی و مالیات ستانی، ترجمه حبیب‌الله تیموری، تهران، نشر نی.
- سن، آمارتیا (۱۳۹۰) اندیشه عدالت، ترجمه وحید محمودی و هرمز همایون پور، تهران، نشر کندوکاو و کتاب روشن.
- سن، آمارتیا (۱۳۷۹) برابری و آزادی، ترجمه حسن فشارکی، تهران، کارنامه.
- صمدی، سیدهادی (۱۳۸۵) «نئولیبرال‌های آلمان ویلهلم روپکه متفکر آزادیخواه قرن بیستم»، در: ماهنامه آیین، شماره ۱۱ و ۱۲.
- کاظمی، عباس (۱۳۸۶) «تأملات ایرانی؛ جامعه جنبشی» در: ماهنامه آیین، شماره ۱۱ و ۱۲، ص ۷.
- گانینگ، جیمز پاتریک (۱۳۸۵) درک دموکراسی، ترجمه محسن رنایی و محمد خضری، تهران، سازمان مدیریت.
- ماسگریوها (۱۳۸۴) مالیه عمومی در تئوری و عمل، ترجمه مسعود محمدی و یدالله ابراهیمی‌فر، جلد ۱ و ۲، تهران، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۵) «انسان مدرن و اندیشه پیشرفت»، در: ماهنامه آیین، شماره ۱۱ و ۱۲.
- موحد، محمد علی (۱۳۸۱) در هوای حق و عدالت، تهران، کارنامه.
- میچل سی، جنسن، ویلیام اچ مک‌لینگ، رونالدو ینتروپ، جیمز ام بوکانان، آنتونی داونز، جی مارک رمزی و ام. اولسون (۱۳۸۴) نظریه انتخاب عمومی، ترجمه و تدوین یوسف جسمی، محمد قاسمی و علی یوسفیان، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس.
- نورث، داگلاس (۱۳۸۵) اقتصاد نهادی نوین و توسعه، ترجمه فرشاد مؤمنی، اقتصاد سیاسی تحول همه‌جانبه، شماره ۱، تابستان.
- هازن، مک فرسن (۱۳۸۶) تجزیه و تحلیل اقتصادی و فلسفه اخلاق، ترجمه دادگر و همکاران، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

- Amartya Sen. and Bernard Williams (1982) Social unity and primary Goods, in "utilitarianism and beyond", eds. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Atkinson, Anthony B – Stiglitz, Joseph E (1987) Lectures On Public Economics, McGraw-Hill.
- Buchanan James M (1986) Liberty ,Market and State First Published in Great Britain ,Wheat sheaf books.
- Buchanan James M (1987) The constitution of Economic policy ،The American Economic Review ،Jun.
- Commons, john. R. (1932) "the problems of correlating law, Economics and Ethics", Wise law Rev.8:1, pp.3-26.
- Hochman. Harol M (1996) Public choice Interpretations of Distributional Preference ،Constitutional Political Economy , 7,3 -20
- Rawls, John (2003) "A Theory of Justice"; Oxford University Press.
- Rawls, John, Justice as fairness (1958) originally published in Philosophical Review Vol. LXVII.
- Samuel Freeman (1999) "Rawls, John", The Cambridge Dictionary of philosophy, Cambridge University Press: Second Edition.
- Scheffler, Samuel (2003) "Rawls and Utilitarianism"; (The Cambridge Companion to Rawls) Edited by: Samul Freeman UK-Cambridge University Press.
- Smart and Bernard Williams (1973) "A Critique of Utilitarianism", in Utilitarianism for and against"; eds. J. J. C. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Williamson, Oliver (2000) the Economics of Governance, University of California, Berkeley, January.
- Williamson, Oliver e. (2000) The New Institutional Economics :Taking Stock, Looking Ahead, journal of economic literature, vol38, sep.

Archive